



نگاروی  
۱۷/۹/۷۹  
۱۷/۹/۷۹  
۱۷/۹/۷۹

## تیتراژ:

تقدیم به اورسن ونز

بازیگر، کارگردان، نویسنده و تهیه کننده!

فیلمی از: شهروز مرکباتی لنگرودی

سكانس اول:

ما در قهوه

چای می ریزیم

## پلان 1:

ما در

قهوه

چای

می

ریزیم

درشت ها را سوا می کنیم

از میوه

فروش ها

که

راکدند

دریای گاه

می سازیم

با کوه

می جنگیم

با درخت

می نویسیم

با نگاه

می کشیم

با حرف

فلسفه می بافیم

با میل

جملاتی داریم عجیب

مثل: "مادر قهوه چای می ریزیم"

## پلان 2:

رقص دود

در فضای بود

با زمزمه ای

که به کردستان عراق می ماند

همبستر می شود

تا

حوادث

سر و شکل بگیرند

کت و شلوار پوش

به پای هم پیر شوند

به جای هم

بزنند

به کوچه علی چپ

خودشان را

پولی کنند

که گوشه ندارد

تا خشم هم

طعم بگیرد

جزو میوه ها شود

بادمجان

بکارند

پای

سینه چشمی که زل زدست بهم

### پلان 3:

روی سرم برنج

برداشت می کنند

تا خیابان

با اسطوره

همذات پنداری

نکند

شاه سواری باشد

روز ناهارم باشد

قیمه

باریگذارند

در تار عنکبوت

تنی

که نرسیده

برگشت خوردن را

اجرا می کند

تا ظهر تابستان قندیل ببندد

من هابیل

تو قابیل

مادرم زنبیل

پدرم کر و کودیل

دخترم هموفیل پسرم

این حرفها

را در بیاورد

## پلان 4:

سبز شدن معصومانه خاک

یا

فریبی

که شعبده باز خورد

در کودکی

سیرش کرده

که باور نمی کند

به اعجاز

حجاز را

صدبار

حلقه زده

باز رفته

اما

گندم که چای نیست

راه برود

حرف بزند

بگوید

معجزه

نام دوم منست

پلان 5:

خانه ام

کلنگی بود

که با سرم آمد

تیمارستان

جای بدی نمی خواهد

باشد

اما

نیست

گشتم

بود

بگرد

نیست

بچرخ

رقص

نمی شود

خانه د بلند شو

بساز

با زندگی

خوابم میآد



## پلان 6:

نت های لعنتی

روی کاغذ

با هم نمی خوانند

نوازنده

مداوم

میزند

تا سر عقل بیاید

اما تنش

دارد بی اعصاب می شود

زندگی کرد

مردگی کرد

بچه گی کرد

خرج گی کرد

دارد

چرت و پرت می شود

با کلمات

حسش را

وای به گذشته

تماشاچی

با آدمسی که

زیر صندلیش باد می کنند

پلان 7:

خاسته

نشست

موتور شد

سوار بر

خاطرات

پدري

سرزمين

آقا

عبدالله بزرگ

تا بجایی برسد

در نقشه خودش

اما

خستگی

ظاهر را در رفته بود

## پلان 8:

باور نمی کرد

انسان باشم

گل خوردم

پروانه پس دادم

بچرخد

دور

زمین و زمان

فحش دادن را

تمرین کنیم

نباشیم

نباشیم

با هم

باور نکرد

که شد!!!!!!

## پلان 9:

صبحانه

سانتی مانتالیسم

خوردم

رمانتیسم

سرم داد زد

بلند شو نفرینی

سورنالیسم

پرواز بخورد توی سرت

پر از کاهست

ناتورالیسم

حرف نزن

دادائیسم

کثافت لجن تفاله

فتاله جلن کفائت

برو بمیر

می نیمالیست

/نداشت/

؟

؟

!

## پلان 10:

آش شور

هاشور

زده

از کاسه

افتاد و شکست

تماشایی شد

همه خیره شدند

به کاسه

لیس زدند

به حماسه

آب ریختند

پای خون بها

زیاد آمد

درخت

گنجشک زبان

شدند

## پلان 10/5:

آقای کاف صاد قاف خانم دال میم وال به دریا زدند تا جیم رفتند وای زد اکس الف کشیدند تا گاف ر بلند عین کشیدند دال شدند ح جیمی وسط آمد همه چیز ح جیمی شد

....

..

.

!!!!!!

## پلان 11:

ادامه نمی دهند

خطهای نامرتب سپید

سیاه

علیرغم خواسته باطنی

در جاده ای که دو سویش

مه رقصان ست

اگر سرخ زنده بماند

شاید بتواند حس کند

ابدیتی تازه تر را

ادامه نمی دهم

با خطهای مرتب سیاه

سپید

علیرغم خواسته فرضی

در.....

## پلان 13:

دست هایت

اکران می شدند

یوحنا درست داشت

مکاشفه می چید

زیر بغل تاریخ

زرتشت چنین می گفت

آدم حوا را دوست نداشت

اصلا

مکاشفه

می کرد

با

معاشقه

اسناد

استاد

شد

که هنوز

یوحنا انجیل نمی نویسد

و

چای قهوه می شود در کشت زار

توقیفیم!



سكانس 2:

دم بلسكن

برمزار شريف

آواكادو

پلان 1/برداشت 1:

کلکاويس

می توانست

یونانی باشد

که پست مدرن

در آورده از دل تاریخ

گیلان

اما

زیادی

دوستش داشت

زیتون پرورده ای شد

که

طعم بلبل می دهد

## پلان 1/برداشت 2:

مسکو

راه به راه

بهانه تو را می آورد

تهران

ماه به ماه

ترانه تو را می آورد

لندن

شب به شب

بهانه تو را می خوابد

لنگرود

تب به تب

ترانه تو را می خوابد

و من

فرت به فرت

اراجیف می بندم به ناف کاغذهای رقصان در بادهای لیبی

یکجا یکچیزی

می رنگد

که هی می جنگد

بامن

اسپانیات....

## پلان 2:

انتظار

آواکادو وار

روی پوست انبه ای

می بارد

که رسیدن

را بهانه آورده

تا تکالیفش را

ننویسد

زنگ اول

به از زنگ آخر

فلسفه اش حکم می کند

به صدا در آید

برای کسی که

همینگوی برادرش را کشته

مسکو دو کوچه بالاترست

از تو

توی رنوی پاریس بنشین

تا لندن مادرانه دویی ات کند

باباطاهر مال ما نبود

اما تخت جمشید

هر شب می لرزد

تا زنگ

بخورد به دیوار

### پلان 3:

عزایی که جشن گرفته میشد

بزرگ شدن بلد نبود

تا دلت بخواد

می بلعید

شبها را

می تازانید

روزها را

هرسال

برمیگشت

با برف سال قبل

از بیمارستان

مرخصی میگرفت

که بخش مراقبت های ویژه

فرانسوی نماند

با همه

نمی رقصید که پاشنه اش آشیل باشد

و

در شطرنج مهره های بنفش را بر می داشت از پشت پنجره های مشجر.....

#### پلان 4:

در نبردی نا برابر

با درختهای کاج

همبستر شدیم

تا موریانه ها

تعجب نکنند

تازیانه ها

آغشته به کبودی شوند

حسادت رخت پهن کند

اما

همه با جوانی ما غذا درست خوردند

تا خوراک کریسمس

بسازیم

## پلان 5:

صدهزار بار ماه به دنیا می آوری

سقط

کوچک

بزرگ

سقط

کوچک

سقط

بزرگ

کوچک.....

خورشید باغ باغ می کند

ناهید را

به عقد قانونی دستگیره

به در

می پاشد

اناروار

در سقف

بمب گذاری می کنند

در ماه

از نو

منظومه قمری می بارد

## پلان 6:

کودکی سرخ روی سکو

تاب می آورد

تا حلاج

پنبه اش را نزنند

همه ز مزه بماند/ماند

با پوست کرگدن

باغ وحشی ساختند/ساخت

اتوپایی

تا جمادات هم گیلکی یاد بگیرند/میگیرند

و

به

تو

بگویند:

دم بلسکن!



پلان 7/در2 برداشت:

میرزا پر از جنگل بود

که کوچک ها

دست به بازسازی زدند

افتاد از آهنگ درخت

رخت

در آر

باران جسم خارجی نمی طلبد

دخت

بی آرای

جنگل حس غیربارانی نمی طلبد

جنگل پر از میرزا بود

که بزرگ ها

دست به علوی سازی زدند

افتاد از درخت آهنگ...

فلاش بک:

از بچگی

تنها

بلد بود

برود

ماندن

برایش سم بود

کم بود

اکسیژن

صدایش را بم می کرد

تا از زیر بترسد

بی ضامن

منفجر نمی شد

در اتاق باغ روزنامه پرورش می داد

فلاش فوروارد:

سی گاری

تخیل

سوار بر چندین سی سی

نیش آب

به دریا رفتند

با دوستش روشن کرد

مسئله دود شد

رفت

تا

سرخیوستی که پرتقال خونی کاشته بود

## پلان 8:

صورتی پلنگی

می خوابد

با رودکی

در رخت خوابم

که تختخواب نیست

چقدر باید رقصید

بی امواج

که جو بگیرند

برایم از سرکوچه

تا خوابم نبرد

مرا

با رودکی

که

روسری

آبیست

## پلان 9:

لباسم

همین اناریست که چیدی

از

میوه فروش ها

بیا

تقسیم اراضی کنیم

شب برایت

ویالون

روز برایت

دلمه خوب پختی

بیا تا خورده شویم

در بازار همه چیز ارزانست!

**جامپ کات:**

تعویض عطر

در صورت عدم رضایت

از این متن

پذیرفته می شود

سكانس 3:

صادق هدايت

بازی در نیار

پلان 0/5:

از واژه هایم تغذیه می کرد

قهوه خانه

شلوغ بود

کس به کس نبود

که بفهمد

چه خبر است اصلا

پس من تمام شدم

بلند شدم نشستم

بلند شدم نشستم

تنبیه خوبی بود

واژه ای نماند



## پلان 1:

محمود دولت آبادی میز اول نشسته بود

جلال داشت سه تار شکسته را میزد

جواد مجابی یه لنگه پا ایستاده

و سایرین

زنگ انشا را که زدند

دویدم سمت کوچه

معلم فریاد زد:

بچه

صادق هدایت

بازی در نیار!

## پلان 2:

برچسب ها از دستش افتادند

شوهر

خواهر

زن

برادر

داستان بهم ریخته ای آغاز شد

که نه غاز تخم طلا داشت

نه شیطانک های بلا

داستان بهم ریخته ای آغاز شد

که یک سرش من بود

یک سرش تن

برچسب ها به پایش افتادند

اما تصمیمش جوانه زد

### پلان 3:

عطرش هنوز هست

دود و خون و غربت

شبیه شعاری

که شعر نشود

برخورده بود به چاله ای

که با آب استنار کرده

تاکتیک نظامی الان جواب نمی دهد

تست را رها کن

برو به عمق چاله ها

یادت نرود

با جای برگردی

گرسنه ایم

پلان 3/5:

از تو بعید بود ماضی

که اینطور به پیشواز

استمراری

بهاری

بروی

پلان 4:

آسمان

اناری متبرک

که پخش شده باشد

از همه رسانه های خصوصی جهان

و من

گلپری

که

پرواز بلد نیست

لانگ شات:

بیا سایه بازی کنیم

کره

خر

زمین

مال تو

سایه ام هم

مال

باختم

تو ببر

بردم

تو ببر

شرط

سر یک ساعت مچی عتیقه، قبول؟!!

## لانگ شات 2:

نقش یک مسافر خوب را

بگیر بینداز

کنار بیضایی

که کیمیاییست

سعادت

نداشتن

کلاس کم دارد

آبادش

نایاب

جای مطمئن می خواهی بیایی؟

بیا

نقش من مال خودت

آتش به انبار خودت!

فیلم کوتاه:

" مردک مریض "

این را که گفت

بست

نشست

پای من

قل خوردم

روی زمین صاف

گاليله از تعجب شاخ گاو درآورد

از جیش

عینک

و داد زد بر سرم نجوم که

ای " مردک مریض "

برایم چای بریز

ناگهان کافه بر سرم فرود آمد

بی چتر

داخل شدیو گفتم

" مردک مریض "

کودکیم ورق شد

پاشیدی گرد و غبار بر تنم که اردک باشم

بی قلک باشم که فتح شدی

در اتاق بسته

داد میزدی

" مردک مریض "



دکتر می گوید

خوب می‌شمو

من گرگ دوست دارمو

گاو بزرگ دوست دارمو

تو سنگ می زنی

پر خوب

و

داد میزنی

" مردک مریض "

پلان نمیدانم چندم:

من غلام قمرم

بر مدارت

انقدر نمی چرخم

نمی ماشینم

که این مدادها

خودکارها

اصلا این صفحه کلیدها

به قفل دائم من در بیایند

کلاه شاپو دوباره مد باشد

تو سبیل نیچه بخری

من کلاه گیس فوکو

تو بتهوون بزایی

من درویش خان

بمانم

9ماه

از سال را

پیش فروش کنم

به قید قرعه

تا

غلام قمرت نمانم

پلان آزاد:

یک تصمیم

از قطار جا مانده

دود

اما

غریبه ها را

دوست دارد

به مقصود

که می رسد

برمیگردد

به ایستگاه

## پلان دربند:

مه به سرش زده بود

تهش را پیدا کند

شالیزار با خیابان دعوايش شد

مردم ريختند از آسمان

سگ ها واسطه خوبی نبودند

جنگ جهانی هيچم اعلام شد

به طرز عجيبی شب شده بود

پنجره را بستم

کلوزآپ:

چراغی راهنمایی

همیشه خاموشست

و

گربه سیاه اتاق سیاهی که نیست

را

دنبال ساراماگو می گردد

**شب/خارجی:**

دل سگ نمی تپد

کنار کتری

پدر چهار دست و پا پل می شود

تاراه پیدا کند

کیک کاراملین

به ما

برای ادامه این حرفها

یک گربه عزیز لازم است

یابنده به ضرب شلاق پذیرایی می شود

سكانس 4:

دودوئيسم

## پلان 1:

سکوت بره ها

دشت را قورت می دهد

و

چوپان مجسمه ای آزاد که در خیابان ول می گردد

تا باران

بگیر و ببند راه بیندازد

و

بعد سازمان علل متحد جمع شوند توی سرش

تا شب نشده و تو کنند خواب خرگوشیش را

که گرگ تنها یک اسطوره نیست

و سگ برادریش را به هزاران نفر ثابت کرده

که قطع میشود باران

به علت

ندادن قبض!



## پلان 2:

دروغگو نبود

سخنران

اما

ماشینش

دم در می آمد

دنبالش

تا باور کنیم

شاهدش

راستگوست

چپ گو نیست

یا شمال گو

جنوب گو

عطر لنج آمد

و این نوشته ناتمامی را به جان خرید

### پلان 3:

جنگ جهانی دود ام

شروع شده

و بمباران کدئین های بی فایده

ته سیگارهای توی ظرف غذا را توجیه نمی کند

مهمات نامحدود

سرخپوستها را به آتش کشیده که هی دود علامت نمی دهد

هی من

قسم میخورم به انجیل های چهارگانه

که معتاد عیسی نیستم

اعصابی که می سوزد

از درون

شعری

که خاکستری می شود

سلول هایش

اسیرم

در زندانی بی حصار

با قطران و نیکوتین هم بندم

لبخندم

آتش بس است اما

جنگ ادامه دارد

حتی در خواب

## پلان 5:

آب قطع بود

پدر داد کشید

سر زن هواشناس

دختری نارس ترشیده شد

ماهی سفید آوردند

به خاک سیاه نشستیم

به خوردن قسم

من قرعه انداختم

بین ابر

پمپ

پدر

و شهردار

پوچ آمد!

## پلان 8:

بی جامه بودم

پدرم جامعه را مقصر می دانست، دارد چرت می گوید

اما باغ سیب داشت

پس گالیله

باید نیوتون

می شد

بیچاره کتاب ادبیاتم که چوبش را خورد

و سیر شد!

## داخلی/روز:

شعله های آبی و سبز

درون چشمانی سرخ

بیقراری را می رقصیدند

که صوفی

سر زده وارد شد

به جشن بی معنایی

درود فرستادند

گنجشکان

به سیم های فشار قوی

قبرستان

افتاد توی اتاق

گلستان سعدی

حلقه حلقه شد

برای غذایی بی نیاز

بی نیاز

پدرش بود که از دار دنیا هیچ نداشت جز بینی

مادرش

تکلیف چشمانش را با خاموشی روشن کرد

اتاق دوباره خودش شد

سه باره خودش بود

بی قرار با کسی قهوه خورد

و مرد

بی اینکه تاریخ بداند

## فیلم خیلی خیلی کوتاه:

مثل پروانه ای که هر شب کرم خاکی می شود

گند زده ای به قانون تکامل

پلان 13:

بالش ها

هرشب

خوابم را که می بینند

خودشان را خیس می کنند

یعنی باران توئی

اما من

زرنگ تر از این حرفها هستم

می بارم

هرشب

در

آسایشگاه

## پلان 12:

کریستف کلمب

و

رابینسون کروزو

دوست که شدند

کشف کردند

که من قاره ایست

پهناور

اما همه جای جهان نمی شناسندش

به هیچ نامی

و

تورات و انجیل و ودا

نقشه هایی بودند

که خوانده نشده اند

با دقت

و انسانهای ارسطوئی

پرستویی را ندیده

خسرو پرویز شدند

که هی می تازند

به خودشان

/ و این شعری نبود که می خواستم بنویسم پس گذاشتمش درون بطری و سپردمش به دریای خزر /



تیزر:

اتاق آسمان برای فروش گذاشته شده بود

این یک آگهی ست

همین!

## پلان 14:

خواب می بینم

که آدمم

بیدار می شوم

که حوام

بچه می زایم

که آدم شوم

بچه سقط می کنم

که حوام

سیگار می کشم که حوا خوشش بیاید

حوا دلش آدم می خواهد

بیدار می شوم

که اینجام

خواب می شوم

## پلان 11:

هواکش خراب بود  
پس باید از در می آمدی  
که لااقل گلها  
بجا بیاورند  
خودشان را  
اما از دیوار آمدی  
از پنجره همیشه قفل  
پخش شدی  
در اتاق پذیرایی  
دزدانه چای دم کردیو  
خم کردی پشت خانه را  
عطرت که پیچید  
خوابم عمیق تر شد  
رفتی  
از همان هواکش خراب

## پلان 10:

چترم را می بندم

باران اتهام می بارد

چترم را باز می کنم

باران اتهام می بارد

چترم را می فروشم

بارانی از اتهام می بارد

چترم را باز خرید می کنم

باران اتهامی دیگر می بارد

تلویزیون

اتهام پخش می کند

اتاق پر می شود از متهم

ردیف اول می نشینم

اتهام می نوشم

برای سرگرمی

اعدام می کنم

خودم را

با اتهام

منهدم نمی شود قلبم

چون از قبل متهم ترست

خشک را می سوزانند

برای بازیافت اتهام

خسته شدی نه؟

پس متهم کن